

آیا صدای شیرین همان باور و اندیشه نظامی است؟

فرزانه یوسف قنبری*

چکیده

با بررسی منظومه خسرو و شیرین از نظرگاه روانشناسی تحلیلی می‌توان دریافت که این منظومه، دو صدایی است. بدین معنی که صدای غرا و سرکوب‌گر نظامی در برابر صدای قهرمان مؤنث داستان قرار می‌گیرد و شگفتا که همین صدای خفه و خاموش شیرین بر بانگ غرای نظامی غلبه می‌کند. در حقیقت عملکرد و رفتار موقرانه و سنگین وار شیرین که بر ساخته داستان پرداز است، بلندترین بانگ در سراسر این منظومه است که تا لحظه مرگ خاموش او ادامه دارد. هنگامی که صدای شیرین را که برخاسته از ناخودآگاه شاعر است با نگاهی روان‌شناسانه تحلیل کنیم، در می‌یابیم که آئیمای شاعر در پرداخت شخصیت شیرین، نقشی بیشتر از بن‌مایه اصلی روایت داشته است.

کلید واژگان: نظامی، شیرین، یونگ، پیر خردمند، ساخت شکنی.

مقدمه

منظومه خسرو و شیرین داستان زن است و عشق، زن و تعقل، زن و نگاه مردسالارانه. روایت تقابل عشق است و هوس، افسانه حرمان زن ایرانی و «تراژدی» غربت و ناکامی اوست. گویی کائنات، گناه و فتنه را زاییده زن می‌انگارد^۱. زنی که خداوند پاک، نجابت، عفت و مهر مادری را با او به عرصه

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

۱. جوزف دمبل Joseph Campbell در پاسخ به این سؤال که در داستان مسیحی افرینش آدم، مار اعوا کننده است یا حوا می‌گوید: در سنت کتاب مقدس که ما به ارث برده ایم زندگی فاسد است، مار موجودی است که گناه را به جهان می‌آورد. و زن موجودی است که سبب راه دست مرد می‌دهد. یگانه پنداشتن زن با گناه، مار با گناه، و زندگی با گناه چرخشی است که در کتاب مقدس، در اسطوره و آموزهٔ هبوط، به کل این داستان داده شده است. (ص ۷۹، قدرت اسطوره)

۲. در رسالهٔ ضیافت افلاطون در این زمینه چنین آمده است: انسان در آن روزگاران شکلی گرد داشت و پشت و پهلوهایش دایره‌ای را تشکیل می‌دادند. از آن گذشته دارای چهار دست و چهار پا و دو چهرهٔ کاملاً همانند هم داشت که در دو طرف سر و بر روی گردن که آن هم گرد و دایره شکل بود قرار داشت. همچنین چهار گوش و دو آلت تناسلی نیز داشت این موجود مانند بشر امروز روی دو پا می‌ایستاد و به هر طرف که می‌خواست حرکت می‌کرد ولی هر گاه می‌خواست که تند بدود از هر هشت دست و پای خود استفاده می‌کرد و چرخ زنان به جلو حرکت می‌کرد. این موجودات قدرتی فوق‌العاده و غروری بی‌پایان داشتند. این موجودات قدرتمند و مغرور به دنبال راهی بودند تا از آن طریق به آسمان روند و به خدایان حمله برند از این روی زئوس خدای خدایان در آسمان شورایی تشکیل داد تا ببندیشند که چگونه از عهدهٔ این انسان‌ها بر آیند. در نهایت زئوس به این نتیجه رسید که باید بشر را ضعیف تر سازد پس تصمیم گرفت که آنان را از وسط دو نیم کند تا هم ضعیف تر شوند و هم عدهٔ پرستندگان افزایش یابد. زئوس آغاز کرد به دو نیم کردن انسان‌ها آن گاه آپولون را فرمان داد تا هر یک از نیمه‌ها را گرفته و سر روی را بر روی گردنش بچرخاند و رویش را به طرف بریدگی بگرداند تا بشر با دیدن آثار بریدگی آرامتر و مطیع تر گردد و از غرورش بکاهد. و بدین گونه انسان‌های نخستین به دو نیمه شدند و هر یک از آن دو نیمهٔ دور مانده از اصل خویش روزگار وصل خویش را باز جست و با تلاش به اتصال با نیم دیگر بازوان خویش را بر گردنش حلقه می‌زد تا مگر از او دور نماند و به حالت پیشین خود باز گردد (صص ۸۳-۷۹).

رسانید. داستانی که حول محور شیرین می چرخد، موضوعی تراژیک است؛ موضوعی که نماد بارز اعصار است. داستان خسرو و شیرین داستان نجابت و آبرومندی زن ایرانی است؛ زنی که با استواری در محدوده ممنوعه سنت، عشق پاک خود را پایمال آداب اجتماعی می کند تا "چو ویسه در جهان بد نام نگردد". این داستان با وجود آن که به ظاهر پایانی شیرین و در خور برای محبوبه دارد اما در حقیقت نشان دهنده ناکامی و محرومیت اوست. او برخلاف دیدگاه سراینده داستان که نظرش پرورده اندیشه‌های مردسالارانه است؛ اولین و آخرین عشق پاک خویش را نصیب شاهزاده‌ای زن باره و هوسران می کند که زن را می خواهد تا او را "چو گل بویی کند اندازد از دست". شیرین وفادار به اولین عشق خود، در گیر و دار کلنجارهای عاشقانه در می یابد که خسرو نیمه گمشده^۱ او نیست ولی وفاداری، عفت و تابو رها کردن اولین عشق و پیوستن به دیگری را مانع است.

خلاصه داستان

داستان از آن جایی آغاز می شود که هرمز فرزند انوشیروان خسرو را به خاطر بی رسمی‌هایی مجازات می کند. خسرو دل آزرده از مجازات پدر، نیایش انوشیروان را به خواب می بیند. او در خواب، خسرو را در قبال پذیرفتن تنبیه سخت پدر، به چهار امر بشارت می دهد. اولین مژده، وصال با دلارامی است که "کز شیرین تری دوران نبیند"^۲ بشارت بدین وصال نمایانگر پیام آنیمای خسرو به اوست. به نظر یونگ چنین رؤیاهایی؛ رؤیاهای بزرگند. به نظر وی رؤیای بزرگ از ذهنیتی سرچشمه می گیرد که کاملاً بشری نیست. به نظر زمزمه‌ی نشأت گرفته از طبیعت است، از زیبایی و سخاوت مندی و البته گاه خشونت. اگر بخواهیم این ذهنیت را توصیف کنیم بدون شک اساطیر باستان و یا انسان‌های بدوی بیشتر گویا هستند تا تکیه کردن بر خودآگاهی انسان امروزی^۳. و باز به نظر او: رؤیاهای بزرگ و مهم به ضمیر ناخودآگاه جمعی افراد وابسته است، همچنین به این موضوع که راه انتقال آن وراثت است.

فرضیه ارتباط رؤیای خسرو با نظریه یونگ زمانی قوت می گیرد که از ابتدای منظومه عشرت طلبی خسرو را مد نظر داشته باشیم، برای او وصال با زیبارویان امری دور از ذهن و خلاف میل باطنی نیست او عشرت طلبی است هوسران که ناخودآگاه تحت تأثیر آنیمای درون است و این گونه زمینه تصاحب زیبا رویی چون شیرین در اعماق وجودش پی ریزی می شود. هر چند پیام آنیما از جانب انوشیروان نیای وی است ولی نمی توان مژده وصال با شیرین را جدای از آنیمای خسرو انگاشت. مژده دیگر به دست آوردن مرکبی است شب‌دیز نام^۴ که صرصر در نیاید گرد گامش^۵ سوم رسیدن به تختی است: "که باشد راست چون زرین درختی"^۶ و در نهایت نوازنده‌ی باربد نام^۷ که بر یادش گوارد زهر در جام^۸.

۱. یکی چون ترشی آن غوره خوردی / چو غوره زان ترش رویی نکردی

۲. دلارامی تو را در بر نشیند / کزو شیرین تری دوران نبیند (خسرو و شیرین، ابیات ۱ و ۲)

۳. انسان و سمبول هایش، ص ۶۳

۴. دوم چون مرکب را بی بریدند / وزان بر خاطر گردی ندیدند

۵. به شیرنگی رسی شب‌دیز نامش / که صرصر در نیاید گرد گامش (خسرو و شیرین، ص ۵۷، ابیات ۳ و ۴)

۶. سیم چون شه به دهقان داد تخت / وزان تندی نشد شوریده بخت

۷. به دست آری چنان شاهانه تختی / که باشد راست چون زرین درختی (همان، ابیات ۵ و ۶)

۸. چهارم چون صبوری کردی آغاز / در آن پرده که مطرب گشت بی ساز
نوسازی دهندت باربد نام / که بر یادش گوارد زهر در جام (همان، ابیات ۷ و ۸)

خسرو پس از سر بر آوردن از این خواب خوش، همنشین خردمندان شده منتظر تعبیر رؤیای خویش است تا این که ندیم خاصّ وی، شاپور جهان دیده که از نقّاشی، جهان را به مانی دیگر مژده می‌داد، از زنی فرمانروا به نام مهین بانو که همه اقلیم ارّان تا به ارمن را زیر سیطره خود دارد سخن به میان می‌آورد. نکته جالبی که در توصیف مهین بانو "شمیرا" جلب توجه می‌کند، ابیاتی از زبان شاپور در وصف مهین بانوست که او را بی‌شوی معرفی کرده و اتفاقاً علت شادمانی وی را در زندگی همین امر مطرح می‌کند:

ندارد شوی و دارد کامرانی
 ز مردان بیشتر دارد سترگی
 به شادی می‌گذارد زندگانی
 مهین بانوش خوانند از بزرگی

(خسرو و شیرین، ص ۱۳ و ۱۴)

این دو بیت یکی از موارد متناقضی است که در جای جای منظومه با آن مواجهیم. شیرین هر چند به ظاهر محکم، سرسخت و غیر قابل نفوذ است ولی در حقیقت ناکام و محروم است. گویی نیمه دیگر وی خسرو نیست یا لاقبل خسروی هوسران و زن باره شایستگی این همه وفاداری شیرین را ندارد. مهین بانوی آزاده، قدرتمند و صاحب ثروت، جز برادرزاده‌ای زیباروی در این «زندانسرای پیچ در پیچ» کسی ندارد. برادرزاده‌ای زیبا، باکره و عقیف:

هزار آغوش را پر کرده از خار
 یک آغوش از گلش ناچیده دیار

(همان، ص ۶۲ ب ۱)

پس از توصیف زیبایی شیرین و بیان عفت و پاکی وی؛ خسرو، بدین گفت شاپور از شیرین، دل می‌بازد به گونه‌ای که: "فراغت خفته گشت و عشق بیدار" عشق یا هوس، خسرو را بر آن می‌دارد تا شاپور را به طلب یار، روانه ارمن کند. نکته‌ی که در این قسمت قابل توجه است عاشق شدن خسرو از طریق شنیدن اوصاف زیبارویی شیرین نام است؛ شاید بتوان گفت که از نگاه آیینی هیچ امری بی‌معنی، تهی و بی‌هدف نیست؛ آدمی باید معنای آن را دریابد. عاشقی از طریق شنیدن اوصاف!

چنان آشفته شد خسرو بدان گفت
 کزان سودا نیاسود و نمی خفت

(همان، ص ۶۳، بیت ۹)

آغاز عشق

در این منظومه خسرو ابتدا با دیدن رؤیایی که پیام «آنیما» یش را بدو منتقل می‌کند و سپس با شنیدن اوصاف دختری زیباروی، عاشق وی می‌گردد. آغاز عشق از جانب خسرو به صورت «ارکی تایپ» یا صورت مثالی قوم ایرانی حائز اهمیت است؛ زن همواره باید محبوب و معشوق باشد و در مرحله دوم برای این که دختر نیز پسر را بشناسد، لازم است باز به گونه‌ی غیر مستقیم اطلاعاتی از او داشته باشد پس شاپور برای آشنا کردن شیرین با خسرو تمثالی از خسرو نقّاشی کرده بر سر راه شیرین می‌نهد.

خجسته کاغذی بگرفت در دست
 بر آن صورت چو صنعت کرد لختی
 بعینه صورت خسرو در او بست
 بدو سانسید^۱ بر ساق درختی

۱. بچسباند

(همان، ص ۶۹، ابیات ۵ و ۴)

شیرین با دیدن تصویر، ناخواسته بدان دل می‌بندد.

نگهبانان بترسیدند از آن کار
که رنگ از روی بردی نقش چین را
دریدند از هم آن نقش گزین را

(همان، ص ۷۰، ابیات ۱۲ و ۱۳)

نمایاندن تصویر به شیرین سه بار تکرار می‌شود و تکرار خود می‌تواند بیانگر اهمیّت موضوع باشد. پس از این که او برای سومین بار تصویر را مشاهده می‌کند به دست خویش تمثال را برگرفته مانع از این می‌شود تا کنیزکان نابودش گردانند. و این گونه است که شیرین در مرحله‌ای پس از خسرو، از طریق دیدن تمثال وی ناصبور و بی‌آرام احساس عشق می‌کند. او جسورانه جهت یافتن صاحب تمثال مأمورانی اجیر می‌کند. در این گیر و دار است که شاپور نمایان می‌شود. شیرین وی را نزد خود فراخوانده از صاحب تصویر نشان می‌طلبد. شاپور می‌خواهد تا دور از اغیار نشانی‌های صاحب تمثال را بازگو کند. هر چند شیرین این گستاخی را تاب نمی‌آورد اما چه کند که گرفتار عشق است. از شاپور می‌خواهد برای رفع شوریدگی یاریش کند. شاپور راوی عشق خسرو می‌گردد تا جایی که شیرین،
بدان آمد که صد بار افتد از پای
به صنعت خویشتن می‌داشت برجای

(همان، ص ۷۸، بیت ۱۵)

او انگشتی نشانمند به شیرین می‌دهد و راهنمای او برای رسیدنش به مشکوی خسرو می‌شود. شیرین با اغفال مهین بانو زن خردمندی که پندهایش راهگشای اوست؛ به بهانه شکار از قصر خارج می‌شود.

پیر خردمند

سخن از مهین بانو زنی خردمند و آگاه است. نمادی از خرد درون که در منظومه به گونه مهین بانو تجسّد یافته است؛ و باز اندکی مکث راجع به پیر فرزانه^۱ و بررسی نظر یونگ در این مورد بی‌مناسبت نمی‌نماید. به نظر یونگ پیر فرزانه مظهر خرد موروثی است. حقیقتی تجربی که سرشتی و غریزی شده و میلیون‌ها بار زیسته است، قسمی خرد ذاتی که با ما زاده می‌شود و هماهنگی تمامی ساختار زیستی و روانی خود را مدیون آنیم، تجربه کهنی که هنوز در رؤیایها و غرایزمان آشکار می‌شود. این همان جنبه ذهنی یا معنوی یک واقعیت مطلقاً ذاتی است که آن را غایت مندی موجود زنده می‌نامند.^۲ و باز در جای دیگر جهت روشن شدن وضعیت پیر فرزانه که در نظریه یونگ جزو سرشت هر فرد محسوب می‌شود و گاه نیز تجسّد بیرونی می‌یابد با این مطلب مواجهیم که یونگ در عنفوان جوانی دریافت که شخصیتی مسن و صاحب اقتدار یا یک ندای تجربه در درون ساختار شخصیت او جای دارد. وی این جنبه از شخصیتش را شخصیت شماره ۲ نامید. او طی دوره تأمل در نفس، این پیر مرد فرزانه را فیلیمان

۱. در عرفان اسلامی نیز با پیر فرزانه مواجهیم؛ در کتاب تخیل خلاق در عرفان ابن عربی از هانری کرین: ابن عربی مرید خضر معرفی شده است او را در زمره صوفیانی دانسته‌اند که اویسی قلمداد شده‌اند این نکته همان راه حل ارائه شده برای مسئله رابطه میان نفس فردی با عقل فعال است. همچنین داشتن مرشدی به نام خضر یک ساخت فراتاریخی و متعالی به فرد می‌بخشد جهت توضیح بیشتر ر.ک به صص ۱۱۰-۱۰۸ کتاب تخیل خلاق در عرفان ابن عربی.

۲. سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه ص ۶۱

philemon نامید که اسم اندیشمندی عارف در دوره یونانی گرایی است. اگر صبور باشیم و قدری تأمل کنیم، پیر مرد فرزانه به ما یاری خواهد کرد تا مسائل دشوار ریاضی یا مسائل اخلاقی را حل کنیم.^۱

تجسد خرد درون

در مورد تجسد یافتن خرد درون به صورت شخصیتی ملموس توجه به نظریه جولیان جینز خالی از لطف نیست. او در این باب چنین می گوید: «در هر موقعیت جدید، هنگامی که خدایان وجود ندارند، این انسان نیست که عمل می کند بلکه یکی از اقنوم های پیش آگاهی است که موجب عمل او می شود. برای اقنوم های پیش آگاهی چهار مرحله در نظر گرفته شده است که عبارتند از ابژکتیو یا همان مشاهده ساده خارجی، مرحله دورنی که همان احساس های درونی خاص هستند مرحله سوپژکتیو که روندهای ذهنی است و مرحله ترکیبی. اقنوم های مختلف در یک نفس خود آگاه به هم پیوسته می شوند. این اقنوم ها کاملاً واضح در معانی «ایلیادی» به صورت های زیر معنی شده اند: «توموس» که احساسات درونی در پاسخ به بحران های محیطی است. «فرن» ها که خاستگاه مرحله ابژکتیو است. فرن ها اطلاعات را در خود دارند و شاید اطلاعات را حفظ می کنند. گاه این اطلاعات از جانب یک خدا و گاه از جانب انسانی دیگر است، پس تجسد یافتن خرد یا اندیشه درونی را می توان این گونه توجیه کرد. در فرهنگ ما مشاور و خیر خواه زن و دختر همواره پیرزنی آگاه و دانا بوده است. این که چرا پیر زن آگاه مشاور و امین زن است از لحاظ تن شناختی روان زن قابل بررسی است. از نظر زیست شناختی اعمال مغزی زنان کمتر از مردان جانبی شده است یعنی توانایی ذهنی زنان در هر دو نیمکره پخش شده است پس می توان به این نتیجه رسید که کارکرد زبان در زن ها در نیمکره راست مغز شان قوی تر است. پس این امر یادگیری غیب گو شدن را در زن ها آسانتر می کند. پس زن با توجه به توانایی فیزیولوژیکی خود می تواند راهنمای خوبی باشد.^۲ در ناخود آگاه هر فرد بر اساس همان ناخود آگاه تباری، خردمندی جهت تعقل و راهنمایی وجود دارد.

زن، خردمند قوم ایرانی

چون در میان اقوام ایرانی همواره زن مرکز توجه بوده و هست این خرد و نصیحت و خیرخواهی در مورد وی بیشتر جلب نظر می کند و وجود زن خردمند ضروری به نظر می رسد. چون پند مهین بانو سبب برجستگی شخصیت شیرین در کل منظومه می گردد پس می توان چنین برداشت که مهین بانو در داستان همان نقش پیرزن راهنما یا پیر خردمند را بازی می کند و از این جا به بعد است که درمی یابیم نظامی از طرفی راوی داستانی عاشقانه ظاهراً به نفع شیرین است و از طرف دیگر نظر خاصی در مورد زن دارد. در موارد متفاوتی شاهد گفتگوی درونی شیرین هستیم، در حقیقت نبرد میان خیر و شر که

۱. ر.ک. به اندیشه یونگ، ترجمه حسین پاینده ص ۶۸

۲. ر.ک. به خاستگاه ذهن در فرو پاشی ذهن دوجایگاهی صص ۲۸۶ و ۲۸۷

۳. ر.ک. به خاستگاه ذهن در فرو پاشی ذهن دوجایگاهی صص ۳۷۱ و ۳۷۲

گاه این نبرد درونی آشکار شده و یک طرف آن به مهین بانو تبدیل می شود. جولیان جینز به زیبایی سرخ فیزیولوژیک آن را تنش درونی ناشی از تصمیم یا تضاد می داند همان امری که برای درک بهتر آن با توهمات و ندهای درونی بیماران اسکیزوفرنیک ملموس تر به نظر می رسد. این جا نه تنها باز با خرد درون که در ابتدا به صورت مهین بانو تجسد یافته بود همچین بانای درونی وی نیز مواجه هستیم. وفاداری شیرین حتی به عکس و تمثال خسرو جلب توجه می کند. او باید حتی به تصویری که دل باخته وفادار باشد (گرفتاری میان سنت های جامعه). او در راه رسیدن به مشکوی خسرو، جوانی برومند را سوار بر اسب می بیند و با دیدن او دلش می لرزد اما در نهایت نتیجه کلنجار رفتن های درونی این می شود که حتی اگر جوان برومند، صاحب تمثال باشد باید پشت پرده و با عزت او را ببیند و بخواهد.

و گر هست این جوان آن نازنین شاه نه جای پرسش است او را در این راه
مرا به کز درون پرده بیند که بر بی پردگان گردی نشیند

(خسرو و شیرین، ص ۹۱، ابیات ۱۰ و ۱۱)

زن و آنیمای نظامی

دیدگاه سنتی نظامی نسبت به زن در تمامی آثار این شاعر، بارز است و حتی در منظومه ای که قهرمان آن (شیرین) وفاداری را به حد اعلای خود رسانده است نیز از بی وفایی زنانه می گوید. شیرین چنانکه پیش تر اشاره شد به عکس خسرو نیز وفادارست پس چه عاملی سبب این دریافت نظامی شده است؟ این جا نیز شاید بتوان پای آنیمای سراینده را به موضوع کشید. نظامی چنان درگیر آنیمای خویش است که حتی در تضاد با موضوع منظومه، مخالف با وضعیت زن در این داستان است. پس این گونه است که نظامی از طرفی راوی داستان عاشقانه ای ظاهراً به نفع شیرین است و از طرف دیگر نظرات خاصی در مورد زن دارد. با این اوصاف می توان به سهولت شالوده شکنی را در ساختار داستان خسرو شیرین نظامی دریافت. گسست های موجود در متن از یک طرف و برداشت های متنوع از طرف دیگر سبب شده است تا منظومه دو صدایی باشد از یک طرف صدای نظامی است که در مقابل وضعیت قهرمان داستان به دنبال سرکوب کردن زن است و از طرف دیگر صدای خاموش شیرین است و در نهایت همین صدای خاموش غلبه یافته و جایگاه شیرین به عنوان زن قهرمان تثبیت می گردد.

ساختار شکنی در منظومه

با استفاده از زاویه دیدی خاص که برگرفته از روانشناسی تحلیلی یونگ است می توان نگاهی ساخت شکنانه به داستان داشت. طبق نظریه ساخت شکنی "ذهن تاویل گر در کنار بهره گیری مستقیم از اثر به مدد تجربه های ذهنی و یافته های فلسفی و زیر ساخت های گوناگون فکری خود، دست به تاویل می زند." از طرف دیگر طبق نظریه رولان بارت منتقد فرانسوی: "کار خواننده متن همانند اجرا کننده

۱. ر. ک به خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دوجایگاهی، ص ۲۸۴

۲. ساخت شکنی در فرایند تحلیل ادبی، نصرالله امامی، ص ۲۳

۳. در آمدی بر هرمنوتیک در ادبیات، نصرالله امامی، ص ۴۸

قطعه‌یی موسیقی است. همان گونه که هر قطعه موسیقی در اجرای نوازنده بار دیگر خلق می‌شود، اثر ادبی نیز در خوانش خوانند دوباره زندگی و موجودیت می‌یابد. همچنین موضوع مرگ مؤلف و مقاله بارت در این زمینه نیز حائز اهمیت است. وی طبق این نظریه تأکید بر درک اثر با توجه به وضعیت مؤلف، نویسنده یا شاعر را شیوه‌ای ظالمانه می‌داند. وی هر چند بر نقش خواننده در خوانش و درک و دریافت اثر تأکید می‌ورزد ولی درک صحیح را ناشی از خوانش فعال اثر می‌داند، چون خوانش فعال توسط خواننده‌یی هوشمند سبب باز تولید متن می‌شود در حالی که خوانش غیر فعال تنها متن را مصرف می‌کند.^۱ با درک دوصدایی بودن اثر می‌توان از یک طرف به شالوده شکنی در منظومه خسرو و شیرین پی برد و از طرف دیگر این کار را با نظریه مرگ نویسنده رولان بارت توجیه کرد. پس شیرین در اصل صاحب صدایی خاموش اما تأثیر گذار و موفق می‌باشد. بیان نظامی باروند داستان در تناقض است و این بیان که مخالف روند داستان است از نگاه مردسالارانه شاعر نشأت می‌گیرد او چنین می‌سراید:

زنان مانند ریحان و سفالند
درود سو خبث و بیرون سو جمالند
نشاید یافتن در هیچ برزن
وفا مردی ست بر زن چون توان بست
وفا در اسب و در شمشیر و در زن
چون گفتم بشوی از مردمی دست

(خسرو و شیرین، ص ۱۹۰، ابیات ۱ و ۲ و ۳)

این ابیات دقیقاً در تضاد با وضعیت وفاداری زن و بی‌وفایی مرد در منظومه است که گویی مطلوب طبع نظامی نبوده پس با اظهار چنین نظراتی سعی کرده است چهره زن را طبق نظر خود نمایان سازد.

زن موجودی فرعی

بسی کردند مردان چاره سازی
ندیدند از یکی زن راستبازی
زن از پهلوی چپ گویند برخاست
مجوی از جانب چپ جانب راست

(خسرو و شیرین، ص ۱۹۰، ابیات ۴ و ۵)

زن هم از دنده چپ مرد به عنوان موجودی فرعی برای مرد آفریده شده و هم از همان ابتدا گناهکار است چون عامل اصلی هبوط آدم است. نکته‌یی که جلب توجه می‌کند از دنده چپ برخاستن حواست که خود مقابل راست است. در فلسفه صورت‌های سمبلیک از ارنست کاسیرر جانب راست چون محل برخاستن خورشید است قابل اهمیت است، اما زن تاریکی و غروب است. زن از دنده چپ مرد به وجود آمده پس جنبه‌یی فرعی دارد و برای مرد ساخته شده است. نگاه نظامی به زن در ابیات بالا نگاهی توراتی است. با توجه به این گونه نگرش نظامی، نمی‌توان راستبازی را از موجود پدید آمده از جانب چپ انتظار داشت، این نکته کهن الگویی و اسطوره‌یی مورد توجه تعداد زیادی از نظریه پردازان قرار گرفته است که در ادامه به مواردی در این زمینه اشاره خواهد شد. جوزف کمبل فکر هبوط در سنت کتاب مقدس را چنین توصیف می‌کند: «مار موجودی است که گناه را به جهان می‌آورد و زن موجودی است که

۱. ر.ک به در آمدی بر هرمنوتیک در ادبیات، نصرالله امامی، ص ۵۰

۲. ر.ک. به قدرت اسطوره، ص ۷۹

باعث اغوای آدم می‌شود. پس زن با گناه، مار با گناه و زندگی با گناه دوری است که در اسطوره هبوط به کل داستان داده شده است. همچنین اذعان می‌دارد که فکر هبوط در سنت کتاب مقدس گویای آن است که طبیعت بدان گونه که می‌شناسیم فاسد است، جنسیت به خودی خود فاسد است و مؤنث به منزله چکیده جنسیت فاسد کننده. کمبل در جواب این سؤال که چرا مسئولیت هبوط به گردن حوا افتاده است پاسخ می‌دهد که زنان نماینده زندگی هستند. مرد جز از طریق زن وارد عرصه زندگی نمی‌شود، لذا این زنان هستند که ما را به این دنیای تقابل دو گانه و رنج می‌آورند.

چه بندی دل در آن دور از خدایی کز او حاصل نداری جز بلایی

(همان، ص ۱۹۰، ب ۶)

زن دور از خدا، مایه بلا و بی‌وفاست که طبق مسائل مطرح شده فوق موجود برآمده از دنده چپ باید این گونه باشد.

اگر غیرت بری با درد باشی و گری غیرتی نامرد باشی
برو تنها دم از شادی برآور چو سوسن سر به آزادی برآور

(همان، ص ۱۹۰، ابیات ۷ و ۸)

به نظر نظامی تنها ماندن بهتر از زن اختیار کردن است. این جا با نظری کاملاً متفاوت با وضعیت مهین بانو رو به رو می‌شویم.

ندارد شوی و دارد کامرانی به شادی می‌گذارد زندگانی

(همان، ص ۵۸، ب ۱۳)

از یک طرف توصیف زندگی شاد مهین بانو با "بی شوی" بودنش و از طرف دیگر پند وی به هم جنسان که: "برو تنها دم از شادی برآور!"^۱ به ظاهر چنین تناقضی نتیجه دیدگاه خاص نظامی به زن است، هر چند قهرمان منظمه‌می که می‌سراید زنی مثبت است و خود نیز به این مسئله معترف، اما دیدگاهش نسبت به این موضوع بر بیانش غلبه دارد.

نکته قابل توجه دیگر این که نظامی زمانی به سرودن خسرو و شیرین، اولین منظومه عاشقانه‌اش می‌پردازد که خود در حال تجربه عشقی واقعی با کنیزکی قیچاقی، آفاق نام است^۲ اما علی‌رغم این وضعیت و با توجه به خصوصیات بارز، برجسته و مثبتی که شخصیت اصلی داستان (شیرین) دارد باز از زن بد می‌گوید و همان‌طور که پیشتر اشاره شد شاید تأثیر آنیمای نظامی بر او باشد که برخلاف همه شواهد و قراین از زن بد گوید یا همان اندیشه کهن الگویی باشد که زن را همزاد فساد، فتنه و شیطان می‌داند.

وضعیت بارز شیرین سبب سرودن ابیات زیر می‌شود:

مرا هر دم بر آن آرد ستیزش که خیز استغفرالله خون بریزش

۱. برو تنها دم از شادی برآور/چو سوسن سر به آزادی برآور (خسرو و شیرین، ص ۱۹۰، بیت ۸)

۲. این عشق برای شاعر ذهنی و ناملموس نبود و در همان زمان‌ها شاهد عشق واقعی یک همسر قیچاقی به نام آفاق که دارای دریند برایش فرستاده بود، کام جانش را شیرین کرده بود و داستان با زندگی خود او شباهت‌هایی داشت. همه این عوامل او را به سرودن داستانی که در آن عشقی والا و پاک تجلی یابد، بر می‌انگیخت. (تحلیل آثار نظامی، کامل احمد نژاد، ص ۲۵)

به گیلان در نکو گفت آن نکوزن میازار، ار بیازاری، نکوزن

(همان، ص ۲۶۹، ابیات ۱ و ۳)

خسرو، شیرین را در شکار گاه قصر مهین بانو در می یابد. دو دلداه محو وصال همدیگرند که اندرز مهین بانو زن خردمند که گویی تجسد خرد درون شیرین است رخ می نماید. او شیرین را به حفظ پاکدامنی سوگند می دهد.

نبايد كز سر شیرین زبانی خورد حلواي شیرین رایگانی

(همان، ص ۱۲۱، بیت ۱۴)

گویی مهین بانو از زن بارگی و هوسبازی خسرو باخبر است یا همان گونه که قبلاً ذکر شد طبق نظر جولیان جینز بر اساس ویژگی های بیولوژیکی وجود زن، وی می تواند آینده نگر باشد و مشاور خوبی برای دیگران. پس برادر زاده را گوشزد می کند که مبادا ناموس را نادیده انگاشته از خسرو فریب خورد.

فرو ماند^۱ تو را آلوده خویش هوای دیگری گیرد فرایش

(همان، ص ۱۲۱، بیت ۱۵)

شیرین به عشق بازی با خسرو می پردازد، بدون این که از حد عفت و پاکدامنی فراتر رود. در برابر درخواست وصال خسرو، برای توجیه او شادکامی و نیکنامی را با هم می سنجد و نیکنامی را بر شادکامی برتری می دهد. از او می خواهد نام نیکش را نگرداند و توصیه می کند که هر دو از خود و خدای خویش شرم داشته باشند. نکته قابل توجه برتری خرد شیرین بر عشق اوست. همان خردی که گاه در اندرز مهین بانو متبلور می شود. خسرو لابه می کند اما بی نتیجه است. این تلاش بی حاصل سبب عصبانیت وی و جدایی از شیرین می شود.

خسرو پس از این ناکامی به طرف روم حرکت کرده. مریم دختر قیصر را به همسری برمی گزیند. از طرفی شیرین پس از جدا شدن خسرو پشیمان شده با ندامت، آه و ناله سر می دهد. وضعیت دوگانه شیرین میان فرخ سروش آسمانی و دیو هوس و برتری سروش آسمانی بر هوس نشانی دیگر از برتری خرد است. در این گیر و دار و در وضعیتی که برخاسته از تنش میان تضادهای درونی شیرین است، با برتری تعقل و خرد مواجه می شویم. شیرین نزد مهین بانو (زن خردمند) رفته پذیرای نصایحش می گردد. نصیحت مهین بانو به شیرین صبر و بردباری است.

به درگاه مهین بانو گذر کرد ز کار شاه بانو را خبر کرد
دل بانو موافق شد درین کار نصیحت کرد و پندش داد بسیار
که صابر شو درین غم روز کی چند نماند هیچ کس جاوید در بند

(همان، ص ۱۶۸، ابیات ۵ و ۶ و ۷)

اندرز مهین بانو و خرد شیرین با هم یار شده، جوششی ناشناخته از اعماق روان تاریخی او با ذهن هشیارش در آمیخته از پستوخانه ذهن، نگاهی عاقلانه با بهره گیری از روان تاریخی (ضمیر ناخود آگاه

۱. فرماند: فروبگذارد، رها سازد

جمعی) در پیش می‌گیرد. می‌توان گفت خرد مهین بانو و تعقل شیرین هم سویند، پس فرضیه‌ای که پیشتر در مورد تجسد خرد درون شیرین به عنوان مهین بانو مطرح شد اکنون قوت می‌گیرد. اما مهین بانوی خردمند که گویی خردش انباشته از خاطره‌های میلیون ساله و آستن بسیاری از رازهاست وفات می‌یابد. شیرین ازین پس بدون راهنمایی‌های مهین بانو باید با تکیه بر خرد درون خویش راه را از چاه باز شناسد. او به جای مهین بانو که همان خرد درونی شیرین است بر اریکه حکمرانی تکیه می‌زند اما هنوز یاد یار سفر کرده را با خود دارد و از آن‌رهایی نمی‌یابد. شیرین هر چند در سلطنت داد می‌گستراند ولی بی‌دل است و بی‌رای، در عشق یک‌قبله برگزیده و وفادار است. حرمان و ناکامی را برای شیرین، که نمادی از زن ایرانی است این‌گونه رقم زده‌اند چون به کام رسیدن برای زن توجه به احساسات عمیق وی است توجه به ویژگی ذاتی و نهادین وی. پس از اطلاع از همسری مریم با خسرو، شیرین چنین می‌گوید که: از عاشق شدن خود پشیمانم و به خطا و اشتباه خود مقرر. هر چه از عشق و دوست داشتن نزد خسرو گفته‌ام دروغی بیش نبوده است از این معامله بیزارم و حاضریم به دادار سوگند یاد کنم. اگر با نادانی گرفتار چنین دامی شده‌ام اکنون با دانایی از این دام خود را رهایی می‌بخشم. به نظر نظامی ابراز ناراحتی شیرین از وصال خسرو با مریم افسانه‌ی بی‌پایه و تهدیدی مادگانه است تهدیدی که به نظر نظامی؛ خاص زن است زنی که احساس بر تعقلش برتری دارد پس هر چه می‌گوید از عقل به دور است. شیرین پس از عتاب‌های "مادگانه" سبک شده از شاپور می‌خواهد پیامش را به خسرو رساند و ادامه دارد تا این که در نهایت خسرو به وصال شیرین می‌رسد.

اوج وفاداری شیرین در منظومه از زمانی درک می‌شود که با صحنه خود کشی او بر نعش خسرو در دخمه‌اش مواجه می‌شویم. اگر او درخواست وصال شیرویه را می‌پذیرفت ملکه‌ای با عزت و قدرتمند می‌شد، اما شیرین وفادار است حتی تا پای جان، پس باید بر نعش همسرش خود را فنا سازد تا مبادا به بدنامی شهره تاریخ گردد. آری مرگ پایان آرکی تایپ شیرین است، آرکی تایپی که در تاریخ با شکست روبه‌روست، شکستی حماسی. شکست حماسی ظاهری شیرین و باطنی زجر آور دارد.

نتیجه

با بررسی منظومه خسرو و شیرین نظامی از نظر گاه‌روانشناسانه روشن می‌شود که مسائل متناقض چشمگیری در رابطه با زن در داستان خسرو و شیرین وجود دارد. این تناقض‌ها را می‌توان با عناصر اندیشه یونگ و دیدگاه‌های خاص نظامی مورد تحلیل و بررسی قرار داد و در نهایت مشخص کرد که از یک طرف آیمای نظامی و از طرف دیگر اندیشه‌های مرد سالارانه سراینده در دوصدایی شدن متن تأثیر بسزایی داشته است. همین امر سبب بروز اندیشه‌هایی منفی نسبت به زن در برابر موقعیت و جایگاه والای شیرین و مهین بانوی خردمند در داستان شده است. چنین بررسی‌ها و تأملاتی می‌تواند ابعاد ناشناخته‌ای را نسبت به ملاحظات روان‌شناسانه در آثار ادبی گذشته ما روشن کند.

منابع

- امامی، نصرالله، در آمدی بر هرمنوتیک در ادبیات، ۱۳۸۶، چاپ اول، اهواز، نشر رسش.
- امامی، نصرالله، ساخت شکنی در فرایند تحلیل ادبی، ۱۳۸۲، چاپ اول، نشر رسش.
- افلاطون، ضیافت، ۱۳۸۷، محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران، انتشارات جامی.
- احمد نژاد، کامل، تحلیل آثار نظامی گنجوی، تهران، انتشارات پایا.
- بیلکسر، ریچارد، اندیشه یونگ، ۱۳۸۷، حسین پاینده، چاپ اول، تهران، نشر آشیان.
- جینز، جولیان، خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دو جایگاهی، ۱۳۸۶، خسرو پارسا و دیگران، ج ۱ و ۲ و ۳، چاپ اول، تهران، آگاه.
- کرین، هانری، تخیل خلاق در عرفان ابن عربی، ۱۳۸۴، انشاءالله رحمتی، چاپ نخست، تهران، انتشارات جامی.
- کمپل، جوزف، قدرت اسطوره، ۱۳۷۷، عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران، نشر مرکز.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، خسرو و شیرین با تصحیح حسن وحید دستگردی، ۱۳۸۱، چاپ اول، تهران، برگ نگار.
- یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبل هایش، ۱۳۸۶، محمود سلطانیه، چاپ ششم، تهران، انتشارات جامی.
- یونگ، کارل گوستاو، سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه، ۱۳۸۷، چاپ اول، تهران، انتشارات کاروان.